اصول: استصحاب، جلسه 93: شنبه 21/12/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در این بود که در امارات مثبتاتش را حجت می‌دانند و در اصول عملیه مثبتاتش را حجت نمی‌دانند. چه فرقی بین امارات و اصول عملیه هست که در امارات مثبتاتش حجت هست و در اصول عملیه مثباتش حجت نیست. یک فرقی از مرحوم آخوند ذکر کردیم که ما حصلش این بود که در امارات آن چیزی که جهت حجیت و علت حجیت هست کاشفیت حاصله از اماره هست و این کاشفیت همچنانی که نسبت به مؤدای اماره هست، نسبت به لوازم و ملزومات و ملازماتش هم هست. حالا آیا این مطلب درست هست یا درست نیست این را اجازه بدهید بعداً در موردش صحبت کنیم.

مرحوم نایینی به یک شکل دیگر بحث را دنبال کرده و در کلام آقای صدر و امثال اینها و دیگران کلمات مرحوم نایینی مورد بحث واقع شده. من به تفصیل نمی‌خواهم وارد بحث کلام مرحوم نایینی بشوم به همان مقداری که در کلمات آقایان هست بسنده می‌کنم. بعضی نکات اینجا هست که در لابلای بحث از کلمات مرحوم آقای صدر اشاره به کلام مرحوم نایینی هم می‌کند. مرحوم آقای صدر در ضمن بررسی کلام مرحوم نایینی مبنای خودشان را بیان می‌کنند. مرحوم نایینی در واقع فارق بین اماره و اصل را این می‌دانند که اماره می‌گویند جایی هست که یک شیءای نازل منزلۀ قطع بشود، نازل منزلۀ علم بشود از جهت کاشفیت، ولی اصل عملی نازل منزلۀ قطع یا اصلاً نازل منزلۀ قطع نمی‌شود، یا اگر نازل منزلۀ قطع شود از جهت جری عملی و از این چیزهاست. خب این را که بررسی می‌کنند حالا بررسی‌اش بماند، ایشان می‌گویند فرق بین اماره و اصل عملیه عمیق‌تر از فرقی هست که در کلام مرحوم نایینی ذکر شده و عمیق‌تر از آن فرقی هست که در کلام مرحوم آخوند و اینها هم استفاده می‌شود. و ایشان اینجوری اشاره می‌کنند که ما در بحث حکم ظاهری این را بیان کردیم که حکم ظاهری در جایی هست که مولیٰ می‌خواهد ملاکات حکم واقعی را تا حد امکان حفظ کند. حکم ظاهری ملاکش ورای حکم واقعی نیست، ولی خب احکام واقعیه گاهی اوقات در جایی که مشتبه می‌شوند و بر مکلف مجهول می‌مانند امکان حفظ همۀ ملاکاتش نیست. یک سری مصالح الزامیۀ مثلاً مجهوله وجود دارد، یک سری مصالح ترخیصیۀ مجهوله وجود دارد و مکلّف این مصالح را چون نمی‌تواند تشخیص بدهد شارع مقدس می‌آید با یک جعل یک اصلی یک قاعده‌ای، یک قاعدۀ عملیه‌ای مکلف را نسبت به بعضی از این ملاکات کاری می‌کند که مکلف بعضی از این ملاکات را بتواند تحصیل کند. این روح حکم ظاهری این هست که چجوری شارع تزاحم ملاکات واقعی را برطرف کند و چه ملاکی را بر ملاک دیگر ترجیح بدهد. حالا یک موقعی شارع مقدس در این ترجیح فقط درجۀ احتمال را در نظر می‌گیرد. مثلاً خبر ثقه را نگاه می‌کند می‌بیند غالباً خبر ثقه مطابق واقع هست، تطابق خبر ثقه با واقع سبب می‌شود که خبر ثقه را حجت قرار بدهد. این بحث کاشفیت، آن غلبۀ مصادفت با واقع و قوت احتمال را تمام العلة برای حجیت قرار می‌دهد. گاهی اوقات نه، آن سنخ محتمل را هم در نظر می‌گیرد. این‌که محتمل ما چه شکلی است. مثلاً اصالة البرائة چطور است؟ بحث سر این است که شارع مقدس در مواردی که الزامات خودش نامعلوم هست می‌بیند یک سری الزاماتی هست که در میان این موارد مشتبهه وجود دارد. مثلاً فرض کنید ۱۰۰۰ تا مورد مشتبه ما داریم. در این ۱۰۰۰ تا مورد مشتبه یک سری‌اش مصلحت الزامیه دارند، واقعاً الزامی بودند. یک سری‌اش واقعاً ترخیصی بودند. شارع مقدس نگاه می‌کند می‌بیند آن مصالح الزامیه‌ای که در این بین هستند اینقدر اهمیت ندارد که به خاطر آن ما لازم کنیم. بلکه مصلحت ترخیصیه اقویٰ هست. بنابراین به جهت اهمیت مصلحت ترخیصیه‌ای که در این بین وجود دارد می‌گوید همۀ موارد را شما می‌توانید مرتکب بشوید. چون نمی‌تواند تمییز بدهد بین مواردی که مصلحت الزامیه در آن هست یا مصلحت تقدیریه. چون که مکلف نمی‌تواند موارد الزام واقعی را از موارد ترخیص واقعی تشخیص بدهد. به خاطر همین شارع مصالح الزامیه را فدا می‌کند به جهت مصالح ترخیصیۀ اهم. یعنی نوع محتمل که الزامی است یا ترخیصی است دخالت دارد. در خبر واحد که حجت شده مهم این نیست که خبر واحد به چی اقامه شده. به وجوب؟ به استحباب؟ به ترخیص؟ به کراهت؟ به حرمت؟ همۀ اینها اگر خبر واحد باشد مؤدّا را اثبات می‌کند. این‌که مؤدّا چه سنخ حکمی هست آن دخالت ندارد. ولی در اصل عملی آن دخالت دارد. نوعیت محتمل دخالت دارد. از آن طرف گاهی اوقات مصلحت الزامیه مهم‌تر است، مثلاً در موارد قبل از فحص. در موارد قبل از فحص شارع مقدس دیده که مصالح الزامیه مهم‌تر از مصالح ترخیصیه است، گفته باید احتیاط کنید. این اصالة الاحتیاط را جعل کرده. پس اصالة الاحتیاط ترجیح یک نوع خاصی از مصالح بر نوع دیگری از مصالح آن را ایجاد کرده. یعنی ترجیح مصالح الزامیه بر مصالح ترخیصیه. این هم می‌شود اصل عملی. خب ایشان اینجا این نتیجه‌گیری را کرده که بنابراین، اگر در اماره که تنها قوت احتمال مطرح هست این ملاک حجیت باشد. خب همان درجۀ احتمالی که نسبت به مؤدّای اماره هست همان درجۀ احتمال هم نسبت به لوازمش هست. حالا لوازم که ایشان تعبیر می‌کند مراد همان معنای اعمی هست که لازم و ملزوم و ملازم به اصطلاح مرحوم شیخ همه را شامل می‌شود. حالا ما هم با همین معنای اعم به کار می‌بریم. پس بنابراین چون تمام العلة در حجیت قوت احتمال است، و درجۀ احتمال و قوت احتمال نسبت به مؤدا و لوازم در امارات، همچنین نسبت به مؤدا و لوازم یک اندازه هست، نتیجه‌اش این می‌شود همچنان که اماره در مؤدّا حجت هست، اماره در لوازم هم حجت باشد. به خلاف اصل عملی. چون آن نوعیت محتمل درش اخذ شده. به خاطر همین نمی‌توانیم ما لوازم را حجت بدانیم.

حالا تا این مرحلۀ بحث یک اشکال بدوی به نظر می‌رسد که من در حاشیۀ کتاب خودم نوشته بودم، بعد یک پاسخی برایش به ذهنم رسید دیدم گویا کلام مرحوم آقای صدر هم به همین ناظر باید باشد چنان‌که از کلام آقای حائری اینجوری استفاده می‌شود. خب بحث این هست که اگر مشکل قضیه این هست که نوعیت محتمل دخالت دارد خب اگر آن لازم و مؤدّای اصل عملی از یک نوع باشد. جواز یک مطلب ملازمه داشته باشد با جواز مطلب دیگر. آن اصل مثبتی که ما می‌خواهیم اثبات کنیم هر دو از یک سنخ باشد، یا هر دو از سنخ وجوب باشد. اگر اینجور باشد خب ما باید اینجور لوازم را حجت بدانیم دیگر. چون مشکل قضیه این بود که نوعیت محتمل دخالت دارد. خب اینجا نوعیت محتمل در مورد مؤدا و لازم یکی است. این را چه کار می‌کنید؟ من بعد به ذهنم این می‌رسید که مراد ایشان از نوعیت محتمل این است که گاهی اوقات خصوصیات محتمل دخالت دارد. نوعیت را که می‌گوید از باب این است که جایی که نوعیت محتمل را ما می‌بینیم فرق کرده و دخالت دارد این پیداست که آن خصوصیات و ویژگی‌های محتمل مؤثر بوده، نه این‌که در همۀ مواردی که خصوصیات محتمل تأثیر دارد در حجیت آن قاعده حتماً باید از سنخ نوعیت محتمل به معنای این‌که مثلاً وجوب و استحباب و امثال اینها تفاوت داشته باشد. ببینید درست است که در اصالة الاحتیاط آن اصلی که جعل شده حرمت هست، یا الزام هست حالا الزام تعبیر کنم. و الزام سنخه‌اش با ترخیص فرق دارد. ولی نه به این جهتی که الزام است و ترخیص است یعنی فرق بین مؤدّا و لوازم از نوع سنخ به معنای الزام و ترخیص هست این لوازم حجت نشده. نه، بحث این است که در جایی که ما می‌بینیم که قاعده به نوعیت محتمل نگاه کرده معنایش این است که خصوصیات محتمل را اخذ کرده دیگر. نه این‌که اختصاص داشته باشد به مواردی که نوعیت محتمل باشد. حالا عبارتی آقای حائری در تقریرات آقای صدر بیان می‌کند دقیقاً به این اشکالی که اینجا هست متعرض شده و در مقام پاسخ برآمده. احتمال می‌دهم خود آقای حائری این را اشکال کرده باشد، چون در کلام آقای هاشمی نیستش این اصلاً بحث. فکر می‌کنم آقای حائری این اشکال را خودش طرح کرده، آقای صدر جواب داده، در اثر یک نوع اشکال و پاسخ مطلب اضافه شده و من عبارت آقای حائری را می‌خوانم تا یک قدری مطلب واضح‌تر بشود. عیب ندارد عبارت آقای هاشمی هم بخوانم.

شاگرد: پاسخ ؟؟؟ ۱۷:۲۲

استاد: عرض می‌کنم حالا عبارت آقای هاشمی را بخوانم توضیح می‌دهم. ایشان می‌گوید که الصحیح، من حالا سریع عبارت‌های آقای هاشمی را می‌خوانم، ایشان می‌گوید که:

«و انما الفرق‏ الثبوتي‏ بين‏ الأمارات‏ و الأصول»

کلام آقای صدر بنابر بحوث هست، جلد ۶، صفحۀ ۱۷۸. چون در ذیل فرمایشات مرحوم نایینی و این‌که بین امارات و اصول فرق جوهری وجود دارد، نه آن کلامی که آقای نایینی دارند، می‌گوید:

«و انما الفرق‏ الثبوتي‏ بين‏ الأمارات‏ و الأصول ما أشرنا إليه في بحث حقيقة الحكم الظاهري من انه عبارة عن الحكم الصادر من قبل المولى في مقام الحفظ على الأهم من الملاكات و الأغراض المولوية الواقعية الإلزامية و الترخيصية المتزاحمة فيما بينها و ترجيح الأهم منهما على المهم، إلّا ان هذا الترجيح قد يكون على أساس قوة الاحتمال محضا»

که اینجا «ض» غلط چاپی دارد، «ط، ظ» شده.

«بحيث يكون الحكم الظاهري نسبته إلى الأحكام الإلزامية و الترخيصية على حد واحد فكما يثبت حكما ترخيصيا يثبت حكما إلزاميا و لا تكون اية خصوصية غير درجة الكشف دخيلة في جعله، و هذا هو حقيقة الأمارة»

حالا لسانش هر چی می‌خواهد باشد، باشد.

«... و قد لا يكون الترجيح بين»

من بعضی عبارت‌ها را این وسط حذف می‌کنم.

«... و قد لا يكون الترجيح بين الأغراض الواقعية الترخيصية و الإلزامية المتزاحمة على هذا الأساس بل على أساس ملاحظة نوعية الحكم و الغرض الواقعي المحتمل»

حالا اینجا، یک نکته‌ای ایشان مطرح می‌کند، می‌گوید اصل عملی لازم نیست حتماً فقط نوعیت محتمل درش ملاحظه شده باشد. گاهی اوقات نوعیت محتمل با قوت احتمال آن ملاحظه می‌شود. یعنی هر دو. جزء العله‌اش قوت احتمال است، جزء العله‌اش نوعیت محتمل هست. گاهی اوقات یک نکات نفسی در کاشف و خصوصیاتی در کاشف هم ملاحظه می‌شود. این هم جایی، آن خصوصیت کاشف ملاحظه می‌شود آن هم اصل عملی است.

«بل على أساس ملاحظة نوعية الحكم و الغرض الواقعي المحتمل اما صرفا أو مع ملاحظة درجة الكاشفية أو ملاحظة خصوصية نفسية مع درجة الكاشفية أي نوعية الكاشف لا المنكشف فليست قوة الاحتمال هي الملحوظة صرفا في جعل الحكم الظاهري في هذه الموارد و هذا هو حقيقة الأصل العملي.»

خب می‌گوید که بنابراین خب وقتی تمام العلة برای حجیت درجۀ کشف باشد این درجۀ کشف نسبت به مؤدا و لازمه‌اش یکی است، قهراً باید دیگر حجت باشد. این ادامۀ بحث دارد.

«... و اما الأصول العملية فحيث ان الملاك في جعلها ليس هو الترجيح بدرجة الكاشفية و قوة الاحتمال صرفا بل لنوعية الحكم المنكشف أو نوعية الكاشف و خصوصيته دخل في الترجيح به سواء كان لقوة الاحتمال و الكاشفية دخل أيضا كما في الأصول المحرزة أم لا. فلا تثبت لوازمها على القاعدة»

بعد ایشان می‌آیند وارد مقام تطبیق می‌شوند. می‌گویند که خبر ثقه و ظهور و امثال اینها، در اینها فقط قوت احتمال اخذ شده، نه آن نوع محتمل و خصوصیت محتمل درش اخذ نشده و نه نوع محتمل درش دخالت دارد نه یک خصوصیت ذاتی که در کاشف هست در اعتبارش دخالت دارد. چون می‌گوید:

«اما الأول فلأن الخبر و الظهور لا يقتضيان نوع حكم واحد بل قد يقومان على الإلزام و قد يقومان على الترخيص و لم يؤخذ فيهما أداؤهما إلى نوع حكم خاص،»

بنابراین آن نوعیت محتمل دخالت ندارد. اما خصوصیات ذاتی آن کاشف دخالت ندارد به دلیل این می‌گوید بناء عقلا و ارتکازات عقلایی اینجوری هست.

«كما انه لا إشكال في مثل أصالة الحل و الاحتياط ان الملحوظ في جعلهما نوعية الحكم المحتمل من الحلية في الأول» یعنی اصالة الاحتیاط «و الإلزام في الثاني فلا يمكن إثبات لوازمهما على مقتضى القاعدة، فلو فرض الملازمة بين حلية العصير العنبي و وجوب الدعاء عند رؤية الهلال مثلا فلا يثبت الثاني بإجراء أصالة الحل في الأول لاختلاف نوعية الحكم، و أصالة الحل ترجيح للحكم الترخيصي على الإلزامي في موارد الاشتباه لأهمية فيه»

یعنی حکم ترخیصی اهمیت دارد، اما آن که حکم الزامی که لازمۀ این ترخیص هست آن اهمیت در آن نیست.

«و هو ليس محفوظا في اللازم و ليس دليل أصالة الحل يقتضي أكثر من إثبات الحلية المحتملة في مورد الشك.»

خب اما می‌گوید مثل قاعدۀ فراغ چی؟

«و اما مثل قاعدة الفراغ فقد لوحظ فيها كل من قوة الاحتمال و نوع المحتمل» چطور؟ قوة احتمال چون کسی که بعد از عمل هست شک که می‌کند آن حین عمل اذکر هست که آن اذکریتی که هست. از آن طرف نوعیت محتمل هم اینجا دخالت دارد، این‌که مکلّف فارغ از عمل شده، خود این فراغ از عمل که خصوصیت مشکوک ما هست دخالت دارد. بنابراین کسی که بین نماز ظهر و عصر شک می‌کند که آیا وضو گرفته بوده است یا نگرفته بوده است. آقایان می‌گویند که نماز اوّلش گذشته، ولی برای نماز دوم باید وضو بگیرند. می‌گویند چرا؟ می‌گویند ولو اگر نماز اوّلش صحیح باشد، نماز دومش هم صحیح است. چون فرض این است که مشکل، مشکل وضو است، اگر وضو داشته باشد برای نماز اوّل برای نماز دوم هم وضو دارد، ولی شارع مقدس صرفاً قوت احتمال را در نظر نگرفته. فارغ شدن از عمل را در مورد شک اوّل ما، یعنی شک در صحت نماز اوّل آن را هم دخالت داده. بنابراین از قاعدۀ فراغ صحت عمل فارغ شده استفاده می‌شود. اما صحت عملی که ازش فارغ نشده باشد استفاده نمی‌شود هر چند لازمۀ صحت عمل فارغ شده باشد. این تا اینجا.

بعد وارد استصحاب می‌شود، من حالا استصحاب را فعلاً نگه می‌دارم، واردش نمی‌شوم. اینجا عرض کردم یک اشکال بدوی این بود که این اشکال بدوی این است که اگر اینجور شما چیز می‌کنید، شما تعبیرتان این بود که: «لو فرض الملازمة بين حلية العصير العنبي و وجوب الدعاء عند رؤية الهلال»

خب شما اینجور بگویید لو فرض الملازمه بین حلیة العصیر العنبی و حلیة العصیر الذبیبی. هر دو را از سنخ حلیت بگیرید. اینجا ملازمه آیا با اصالة الحل در عصیر می‌توانید اصالة الحل را در عصیر ذبیبی که فرض این هست که آن اصالة الحل مستقیماً درش جاری نمی‌شود، به جهتی از جهات. آن مجرای آن اصالة الحل نباشد، آیا بالملازمه می‌شود استفاده کرد؟ آقایان می‌گویند نمی‌شود. این مشکل را چجوری حل می‌کنید؟ این در کلام آقای هاشمی اصلاً به این نپرداخته. ولی در کلام آقای حائری به این بحث وارد شده و اینجوری توضیح داده:

«و أمّا في‏ جانب‏ الاصول‏ فليس الأمر كذلك،» این مباحث الاصول، جلد ۵ از قسم ثانی، صفحۀ ۴۳۱.

«فلو فرضت ملازمة مثلًا بين حلّيّة العصير العنبي إذا غلى و وجوب الدعاء عند رؤية الهلال و اثبتنا الحلّيّة بالأصل، فهذا الأصل إنّما جرى بلحاظ أهميّة المحتمل، و هو الحلّيّة و عدم الإلزام، و لا ملازمة بين أهميّة الحليّة من الحرمة و أهميّة وجوب الدعاء من عدم الوجوب،»

بعد از این تکه به بعد، تکه‌ای هست که اضافی هست در کلام آقای حائری است، در کلام آقای هاشمی نیامده.

«و لو كان المحتمل في جانب اللازم من سنخ المحتمل في جانب المدلول المطابقي، كما لو فرضت الملازمة بين حلّيّة العصير العنبي و حلّيّة شي‏ء آخر كالعصير التمري مثلًا، فالمحتمل في جانب اللازم بنفسه مصداق لدليل حجّيّة الأصل، و تجري فيه أصالة الحلّ،» آن را کار نداریم «و لو فرض أنّه لم يكن مصداقاً لأصالة الحلّ و كان دليل أصالة الحلّ مختصّاً بالعصير العنبي إذن لا نعلم أنّ الحلّيّتين من سنخ واحد في درجة أهميّة المحتمل،»

پس این سنخ واحد که می‌خواهیم بگوییم نه از جهت حلیت و حرمت، یعنی آن خصوصیاتش. این عصیر عنبی بودن، این عصیر عنبی بودن ممکن است دخالت داشته باشد. حلیت عصیر عنبی با حلیت عصیر تمری یک سنخ نباشد. ولو هر دو از سنخ حلیت هستند، بله در جایی که یکی‌اش حلیت هست، یکی‌اش حرمت است، قطعاً اینها تفاوت سنخی دارند. ولی این معنایش این نیست که در جایی که هر دو از سنخ حلیت هستند پس تفاوت سنخی نداشته باشند. این معنای حرف این است که کلمۀ سنخ را ایشان بد به کار برده. سنخ یعنی آن خصوصیات محتمل دخالت یا ندارد. نوعیة المحتمل را اینجا کلمۀ نوعیت را به کار ببریم بعد دچار گیر بیفتیم که چطوری این نوعیت محتمل را معنا کنیم و امثال اینها. این به نظر می‌رسد خیلی لطف ندارد.

شاگرد: نسبت به خصوصیات این که آن حلیت متعلقش چی باشد. آن هم اصالة الحل همۀ محتمل‌ها را شامل می‌شود، اصالة الجهة که خصوصیت ندارد، فقط از جهت کلیت خصوصیت دارد، حرمت را شامل نمی‌شود، ولی از این جهت که متعلق آن حلیت به نفع باشد، پند باشد، خصوصیات ندارد.

استاد: نفهمیدم چی می‌خواهید بفرمایید. بحث من

شاگرد: خصوصیت دخالت دارد

استاد: بحث ما این هست که ما ممکن است خصوصیات آن شیءای که هست فرض کنید به هر حال تمام حلیت‌هایی که مشکوک هست مجرای اصالة الحل نیست. فرض این است که نسبت به عصیر تمری مستقیما مدلول اصالة الحل نیست. عصیر عنبی مستقیم هست. فرض این است دیگر، با این فرض که یک ویژگی وجود دارد در عصیر تمری که آن ویژگی در عصیر عنبی نیست و آن ادلۀ اصالة الحل فقط مربوط به عصیر عنبی است مربوط به عصیر تمری نیست. با این فرض.

شاگرد: به خاطر تعارض اگر باشد

استاد: حالا به هر علتی.

شاگرد: فرق می‌کند

استاد: نه

شاگرد: تعارض باشد معنایش این است که آن نکته‌ای نداشته الا این‌که یک معارضی دارد.

استاد: ولو معارض. به هر علتی. فرض این هست که ولو به خصوصیتش معارض داشتن و معارض نداشتن است.

شاگرد: این باعث می‌شود که اصل حلیت بیفتد و الا نه این‌که نکتۀ نفسی در جعل

استاد: معنایش این است که پس جعل ندارد دیگر. یعنی بحث این هست که حلیت تمام، یعنی آن نکته‌ای که باعث شده است که جعل اختصاص پیدا کند به حلیت، این را دقت بفرمایید من دیگر خسته شدم و نکته‌ای که می‌خواهم بگویم آن این است که حالا نکتۀ چیزی، بعد بحث را ادامه می‌دهم.

آقای صدر بنابر تقریر آقای حائری یک بحث مفصلی در آغاز جلد سوم از این قسم ثانی در مورد فرق اماره و اصل عملی دارند خیلی متفاوت با این بحث است. اصلاً یک جور دیگر است. و آنجا یک حاشیۀ مفصلی آقای حائری زده، چند صفحه حاشیه است و می‌خواهد کلام آقای صدر را در آنجا توجیه کند یک جوری برگرداند به این کلام استصحاب و امثال اینها. آن فرمایشاتی که در آن جلد سوم هست در چیزهای آقای هاشمی من ندیدم. یعنی اجالتاً که نگاه کردم.

شاگرد: آن جمله یادتان است؟

استاد: اصلاً بیان آقای هاشمی آنجا خیلی کوتاه است، خیلی مختصر است. ولی آنجا آقای حائری بیانش مفصل‌تر هست. یک اشارۀ اجمالی می‌کند اینها.

من به فرمایشات آقای حائری و تقریر ایشان از کلام آقای صدر و اشکالاتی که آنجا کردند وارد نمی‌شوم، آنجاها مراجعه کنید، بعضی نکاتی را که فردا اشاره می‌کنم در حد اشارۀ اجمالی به آن می‌پردازم وارد تفصیل بخواهم بشوم خیلی طول می‌کشد، اگر بخواهید بحث را مفصل‌تر و دقیق‌تر دنبال کنید به بحث‌های آقای حائری در این بحث هم باید مراجعه بفرمایید. این را حالا گفتم. من بیشتر محور بحث را همین قسمت استصحاب از فرمایشات آقای هاشمی و آقای حائری قرار می‌دهم آن قسمت‌های. و همچنین بحث‌هایی که آقای صدر در خود حلقات دارند آن هم فعلاً واردش نمی‌شوم، اکتفا می‌کنم به همین مقداری که اینجا هست. مرجح آنجاها یک بحث‌هایی در مورد مرجح کمی و کیفی و امثال اینها در کلمات آقای حائری نقل شده و اینها، من آنها را اصلاً واردش نمی‌شوم اگر می‌خواهید تفصیلش را ببینید آنجا ملاحظه بفرمایید، اینها بماند. من اکتفاء می‌کنم به همین بحثی که ایشان در اینجا مطرح فرموده بودند با توجه به هر دو تقریرات.

و صلی الله علیه سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان